بسم‌الله الرحمن الرحیم

[فلسفه فقه 2](#_Toc431830143)

[مرور بحث گذشته 2](#_Toc431830144)

[موضوع فلسفه فقه 2](#_Toc431830145)

[دیدگاه ها در این مقام 3](#_Toc431830146)

[دیدگاه اول 3](#_Toc431830147)

[دیدگاه دوم 3](#_Toc431830148)

[اتخاذ مبنا 3](#_Toc431830149)

[اهمیت مصالح در برش ها 3](#_Toc431830150)

[اهمیت اقتضاءات 4](#_Toc431830151)

[علم فقه 4](#_Toc431830152)

[رابطه فلسفه اجتهاد و فلسفه فقه 4](#_Toc431830153)

[نتیجه‌گیری 4](#_Toc431830154)

[نوعیت فلسفه فقه 5](#_Toc431830155)

[اقوال در طبقه‌بندی علوم 5](#_Toc431830156)

[دیدگاه اول و دوم 5](#_Toc431830157)

[اتخاذ مبنا 5](#_Toc431830158)

[فلسفه مضاف 5](#_Toc431830159)

# فلسفه فقه

# مرور بحث گذشته

در مقدمه سی و دوم با مباحثی که دیروز عرض شد به این نتیجه رسیدیم که ما علاوه بر اصول و سایر علوم مؤثر در اجتهاد دانشی به‌عنوان فلسفه فقه می‌توانیم داشته باشیم که چندین محور در ذیل فلسفه علم به معنای خیلی عام می‌گنجد.

ولی می‌شود در اصطلاحات دیگری محدودش کرد که ما حداقل دیروز سه اصطلاح را عرض کردیم و گفتیم برای اینکه انتظام این علوم مربوط به فقه محفوظ بماند، مناسب است که فلسفه فقه را به معنای سوم اراده کنیم و بگوییم اصطلاح فلسفه مضاف مقصود است.

## موضوع فلسفه فقه

همه آنچه مربوط به بررسی فقه است، به‌جز مباحث مربوط به روش‌شناسی، تاریخ علم و تاریخ فقه، بقیه مباحث در آن باقی می‌ماند. و به این تعبیر در حقیقت موضوع فلسفه فقه علم فقه می‌شود، و مباحثش هم امر خاصی نیست، هر آنچه درباره علم فقه می‌شود گفت.

 در باب موضوع، هدف، مبادی تصوریه، مبادی تصدیقیه، جایگاه آن، ارتباط آن با علوم دیگر و مفروضات پایه آن، به‌جز بحث روش‌شناسی و تاریخ، در آن جا می‌گیرد. این حاصل سخن دیروز ما بود.

وقتی ما در باب یک علم می‌خواهیم به تحلیل بنشینیم، می‌توانیم بگوییم در این علم تحقیق ما چگونه است. چه شیوه‌هایی به‌کاربرده می‌شود یا درست است به‌کاربرده بشود. ازلحاظ منطقی هیچ مانعی ندارد آن‌هم در منظومه فلسفه فقه جا بگیرد. ولی ما به لحاظ این‌که ببینیم علم اصول اولاً شکل‌گرفته است.

 بسیار بزرگ و باعظمت است و دمج آن در علمی دیگر چندان تناسبی ندارد. به این ملاحظات ما آن را جدا کردیم. و در بحث طبقه‌بندی، موضوع و محمول علم، در یک منظر است که در حاشیه عرض می‌کنم.

## دیدگاه‌ها در این مقام

 در یک نگاه کلی سه دیدگاه است.

## دیدگاه اول

یک دیدگاه این است که پیوستگی قضایا و گزاره‌های یک علم با موضوع، شکل کاملاً برهانی و منطقی است.

## دیدگاه دوم

دیدگاه مقابل این است که شکل‌گیری علوم و مجموعه‌های که به‌عنوان دیسیپلین‌ها و رشته‌ها تعریف‌شده، به‌قرار و اعتبارات ماست. و رابطه موضوع و محمول و این‌ها را چندان رابطه منطقی و حقیقی تلقی نمی‌کنند.

## اتخاذ مبنا

 ما دیدگاهمان دیدگاه میانه‌ای است، ازیک‌طرف رابطه محمولات علم را با موضوع یک رابطه حقیقی می‌دانیم. و برای هر علم می‌گوییم علی‌الاصول موضوع وجود دارد. ولی درعین‌حال اینکه این محمولات را تا کجا برش بزنیم و بگوییم اینجا یک علم است، یا جدا کنیم، بسته به اعتبار و قرار ماست.

## اهمیت مصالح در برش‌ها

تابع این است که چقدر مصلحت در کار باشد. چقدر محمول و گزاره وجود داشته باشد. این برش زدن در دست ماست. زمانی می‌گوید که کل فقه یک علم است ممکن است زمانی بگوییم فقه تخصصی‌شده، الآن پنجاه علم است. روانشناسی زمانی یک علم بوده ولی الآن چند علم است.

کل علوم انسانی ممکن است در یک‌زمانی بگوییم همه یک علم است یا دو یا سه علم است، ولی الآن پنجاه علم شد.

اینکه کجای موضوع را برش بزنیم، این برش‌ها دست ماست. ولی درعین‌حال یک ارتباط منطقی در همان‌جایی که برش زدیم، بین این محموله و موضوع وجود دارد. این دیدگاه میانه‌ای است که در آن بحث می‌گفتیم.

شاید قریب به این را حضرت مصباح در تعلیقه نهایی دارند. فلسفه دانش فقه دارای تعریفی است و در آن تعریف محور این است که موضوع این علم، علم دیگری است که علم فقه است.

محمولش هر آنچه بوده که درباره این علم است، نه گزاره‌های خود علم. گزاره احکام خمسه و احکام وضعی و تکلیفی هم شکل‌گرفته است.

## اهمیت اقتضاءات

در چهار محور باقیمانده ممکن است یک محورش درزمانی آن‌قدر وسیع و گسترده شود که آن ظرفیت، یک علم مستقل پیدا کند. ولی باز آن را از مفهوم عام فلسفه و علم فقه بردیم و علم جدایی قراردادیم. این تابع شرایط و اقتضائات و گسترش و دامنه این محورهایی است که در ذیل یک دانش می‌گنجد.

## علم فقه

هرآن چه که در قبال علم فقه می‌توان بیان نمود از قبیل؛

موضوع، هدف، مبادی تصوریه، مبادی تصدیقیه، جایگاه آن، ارتباط آن با علوم دیگر و مفروضات پایه، به‌جز بحث روش‌شناسی و تاریخ را می‌توان در علم فقه جای داد.

## رابطه فلسفه اجتهاد و فلسفه فقه

در قبال رابطه فلسفه اجتهاد و فلسفه فقه باید گفت که؛

اجتهاد و فقه در حقیقت مثل مصدر و اسم مصدر است. اجتهاد را چه به معنای قوه و چه عمل استنباط بگیریم، همه این‌ها نقش مقدمیت را داراست. قوه مقدمه بعیده است که عمل استنباط بعدازآن محقق است. خروجی آن نیز عمل استنباط است.

## نتیجه‌گیری

در این راستا می‌توان گفت که ممکن است اجتهاد به معنای فقه گرفته شود که در این صورت اجتهاد به معنای اسم مصدری خود خواهد بود یا اینکه به دانش اسلامی حاصل از اجتهاد، فقه گفته شود.

## نوعیت فلسفه فقه

سؤال دیگری که در این مجال وجود دارد، این است که آیا فلسفه فقه صرفاً دانشی تحلیلی است یادانشی است که می‌تواند در استنباط نیز اثرگذار باشد؟

پاسخ این سؤال خیلی روشن است که این علم تحلیل محض نیست. از طرفی نیز تحلیل‌هایی که راجع به مبادی فقه می‌شود می‌تواند در خود فقه نیز تأثیرگذار باشد.

## اقوال در طبقه‌بندی علوم

در جلسه پیشین در قبال فلسفه فقه مطالبی بیان شد که در این زمینه چند اصطلاح وجود دارد. در قبال طبقه‌بندی علوم سه دیدگاه وجود دارد؛

## دیدگاه اول و دوم

دیدگاه اول قائل است که پیوستگی علوم شکلی کاملاً برهانی و منطقی دارد. در دیدگاه مقابل این عقیده وجود دارد که این ارتباط امری است که به اعتبار ما بوده است.

## اتخاذ مبنا

اما دیدگاهی که ما در اینجا اتخاذ می‌کنیم دیدگاهی میانه است و برای محمولات علم با موضوع آن رابطه‌ای حقیقی قائل هستیم. از طرفی نیز می‌گوییم علی‌الاصول برای هر علمی موضوعی وجود دارد. ولی دایره و محدوده محمولات به اعتبار ماست و تابع این است که چقدر مصلحت در آن مقام وجود داشته باشد.

## فلسفه مضاف

فلسفه مضاف به هریک از علوم اسلامی نیز می‌تواند اضافه شود، یعنی به نحو مستقل می‌توانیم فلسفه فقه، اخلاق، تفسیر و ...را نام ببریم.

 سابقاً نیز اشاره شد که فلسفه فقه امری کاملاً تحلیلی نبوده و درروند استنباط تأثیرگذار است.